

طرح بررسی ریشه‌شناختی فعلهای زبان پهلوی

یدالله منصوری

در این مقاله، کوشش شده است که برخی فعلهای زبان پهلوی (فارسی میانه) از لحاظ ریشه‌شناختی (اتیمولوژی) و اشتقاق بررسی شود. شایسته یادآوری است که، در حوزه زبان‌شناسی تاریخی، از جمله مقوله‌های مهم مطالعه ریشه‌شناختی فعلهای زبانهای ایرانی است. در این میان، ریشه‌شناسی و اشتقاق فعلهای زبان پهلوی اهمیت ویژه‌ای دارد. روشن است چنانچه افعال زبان پهلوی، از بُعد ریشه‌شناختی و ساختار، با معیارهای علمی بررسی شود مزایایی در پی خواهد داشت، که گذرا می‌توان به چند نمونه زیر اشاره کرد:

نخست آنکه بررسی ریشه‌شناختی فعلهای زبان پهلوی، در اشتقاق و شناخت پیشینه تاریخی و کهن فعلهای زبان فارسی و بسیاری از واژگان آن سودمند خواهد بود؛ دوم آنکه در بررسی معنایی و تحولات آن و شناخت واج‌آرایی و دگرگونیهای آوایی واژگان زبان فارسی و دیگر زبانها و گویشهای ایرانی مؤثر خواهد شد؛ سوم آنکه، در پژوهشهای واژه‌سازی و واژه‌گزینی در زبان فارسی و دیگر گویشها و زبانهای ایرانی کنونی و ارائه الگوی درست ساختار واژگانی به کار خواهد آمد.

در طرح بررسی ریشه‌شناختی فعلهای زبان پهلوی، بیست متن زبان پهلوی (فارسی میانه زردشتی) اساس کار قرار گرفته و ساختار آن بر پایه دو بخش استوار است. در بخش نخست فعلهای زبان پهلوی با شاهد مثال و ذکر ارجاع برای ماضی و مضارع از متون بیست‌گانه آمده است. در بخش دوم ماده ماضی و ماده مضارع و صورت فرضی

ایرانی باستان آنها ذکر شده و ریشه‌های هندواروپایی، سنسکریت و سپس ریشه و معادلهای آنها در زبانهای ایرانی دوره باستان، میانه و نو نیز بازگو شده است، و هم‌اکنون این طرح دوره تکمیل و تدوین نهایی خود را سپری می‌کند. نگارنده، برای نمونه، چند فعل کم‌بسامد و نادر از افعال زبان پهلوی را از متنهای پهلوی یادشده برگزیده و از لحاظ ریشه‌شناختی بررسی کرده و شواهدی برای هر یک آورده است. این نمونه‌ها به منظور آگاهی صاحب‌نظران و نظرخواهی از آنان عرضه می‌شود، باشد که این طرح بتواند در پیشبرد اهداف و مقاصد خود مؤثر و سودمند واقع گردد. یادآوری این نکته نیز بایسته است که، در این مقاله، از هر یک از حروف الفبای زبان پهلوی (به جز ژ و ۱)، برای نمونه، فعلی انتخاب شده و همراه با شرح ریشه‌شناختی آورده شده است.

۱. abyōxtan

ماده مضارع -abyōz «به هم وصل کردن، ترکیب کردن، پیوند دادن»

uš... +mēx be abayōxt. (Dk 7: Nyberq Man.Phil. II 42/10)

«او (دوغدو) میخ را وصل کرد».

... ayāb ō gētīgān mēnōg sōhišnīg wēniš abyōzēnd. (DD 30/5)

«... یا به موجودات گیتی، بيش مؤثر مینویی بدوزند (ببندازند)».

ماده ماضی: abyōxt > ایرانی باستان *abi-yaux-ta. ریشه -yauḡ- صورت اصلی -yauḡ- است. g پیش از t به x بدل شده است. ماده مضارع: -abyōz > ایرانی باستان -abi-yauḡ-a. -yauḡ- ماده مضارع از ریشه -yauḡ- است. ایرانی باستان: ریشه -yauḡ- به هم متصل کردن، به یوغ کشیدن» (← Nyberq Man.Phil. II 28)، مشتق است از هندواروپایی: ریشه -ieu-g- به معنی «به هم بستن، متصل کردن». قس یونانی: ἔϋϋϋϋ به معنی «یوغ»، و لاتینی: jugum به همان معنی (← Pokorny IEW 508). قس سنسکریت: ریشه -yuj- (yojyate) «وصل کردن، به هم بستن» (← Whitney Roots 132; Mayrhofer KWA III 20). اوستایی: ریشه -yaog- «به یوغ کشیدن، یراق کردن»، ماده مضارع -yujya-، صفت مفعولی -yūxta- (Bartholomae AiW 1228). قس سکایی: -byūmg- > *abi-yauḡ- «بستن» (Bailey DKhS 309). قس سغدی: -/yōč-/ > *yaučaya- «آموختن، تمرین کردن»، ماده ماضی -ywyt- > *yauxta- «آموختن» (Gershevitch GMS, 591; Glanib Sog. Dict. 11039, 11091).

قس خوارزمی: $^{\circ}\beta yxs > *abi-yux-sa-$ «عصبانی شدن، دلتنگ شدن، رنجور شدن» (Samadi Chw. Verbum 3). قس فارسی: یوغ: ورایدون که پیش تو گویم دروغ - دروغ اندر آرد سر من نه یوغ (ابوشکور؛ اشعار پراکنده ۱۷۷/۱۰۲)؛ یوغیدن «گاو را به گاو آهن بستن» (= لغت‌نامه)؛ جوغ، جغت $> *yuxta-$ ، احتمالاً با دگرگونی xt به ft در فارسی، در برخی گویشها «جغت» نیز آمده است.

۲. bištan

ماده مضارع $bēš-$ «آزردن، زجر دادن، صدمه رساندن»؛ اسم مصدر $bēšišn$ «آزار، اذیت، زجر» (MacKenzie CPD 18 ←).

wist ud yakum kē mard ī ahlaw bēšēd. (MX p. 54 36/24)

«بیست و یکم، کسی که به مرد پارسا آزار رساند...».

ماده ماضی: $bišt >$ ایرانی باستان $*dbiṣ-ta-$. صورت ضعیف ریشه $dwaiṣ-$ است. ماده مضارع $bēš >$ ایرانی باستان $*dwaiṣ-a-$. ایرانی باستان: ریشه $dwaiṣ-/dwaiṣ-$ «آسیب رساندن» (← Henning Verbum 180-1) مشتق است از هندواروپایی: ریشه $duei-$ «ترسیدن، نگران بودن»، با افزایه $-s-$ ، به معنی «آزردن» (← Pokorny IEW 227-8). قس سنسکریت: ریشه $dviṣ-$ ($dvēṣti$) «دشمن بودن، کینه داشتن» (Whitney Roots 81; Mayrhofer KWA II 87). اوستایی: ریشه $dvaēṣ-/tbaēṣ-$ «دشمن بودن، متنفر بودن»، ماده مضارع $daibiṣ-$ و $tibiṣ-$ ، صفت مفعولی $tibiṣta-$ (Bartholomae AiW 814). فارسی میانه مانوی: $bēš-$ «صدمه زدن، آزردن»، ماده ماضی $bišt$ (← Boyce W. List 30). قس پهلوی اشکانی $anābiṣ$ «بدون آزار» (← Henning BBB 107). تحریر پازند: $bēš-$ و $bāšət$ (← Gl.MX 77). سغدی مانوی: $dwaiṣ- > /δβēṣ-/δβyṣ-$ «آزردن، آسیب زدن» (Gershevitch GMS 239; Gharib Sog. Dict. 3521). قس خوارزمی: $dwiṣya- > δβṣy-$ «رشک بردن، حسد بردن» (← Samadi Chw. Verbum 64).

۳. čāštan

ماده مضارع: $čāš-$ «آموختن، تعلیم دادن». اسم مصدر $čāšišn$ «آموزش، تعلیم». (←

(MacKenzie CPD 22

«... دین پهمزدیسنا را که اورمزد به زرتشت آموخت...»

ud dēn ī māzdēsna az Ohrmazd xwadāy pad ēw-bār be čāšēd ud warm bē kunēd. (PT

105/30) «اوشیدرا [دین مزدیسنا را از اورمزد خدای یک بار بیاموزد و به یاد بسپارد].»

ماده ماضی: čāšt > ایرانی باستان *čāš-ta- . čāš- صورت بالانده ریشه -čāš است. ماده

مضارع -čāš > ایرانی باستان *čāš-a- . گویا ایرانی باستان: ریشه -čāš به معنی «آموختن،

تعلیم دادن» (← Bailey DKhS 101) مشتق است از هندواروپایی: ریشه *k^hek-، با افزایه -s- به

معنی «ظاهر شدن، نشان دادن، دیدن» (← Pokorny IEW 638). قس سنسکریت: ریشه -caks-

(caṣṭe) «دیدن، ظاهر شدن» (Whitney Roots 44; Mayrhofer KWA I 381). اوستایی: ریشه > -kaš-

*kas-s- «آموختن»، ماده مضارع -čāš- (Bartholomae AiW 461). قس سکایی: *čāš-i- tcāš- >

«دیدن، مشاهده کردن»، و -cāṣṭa- «معین شده، ارزیابی شده؟» (Bailey DKhS 147, 101;

Emmerick SGS 40). قس سفدی: -čaxš- /čaxš- «درک کردن؛ گرفتن» و /čaxštē/ /čaxštē/

«درک شده» (Gharib Sog. Dict. 3182, 3183). قس خوارزمی: -ni-čaša- > nc^h- «نشان دادن»

(← Samadi Chw. Verbum 118-119). قس آسی: -nixas > *ni-kasa- «کلام، سخن، کلمه» (Abaev

.IESO II, 219-220)

۴. druxtan

ماده مضارع -drōz «دروغ گفتن؛ فریفتن؛ شکستن پیمان»، قس druz «دیو دروغ»، و

drōzan «دروغگو»، drōzanih «دروغگویی». (← MacKenzie CPD 28)

ud mihr nē druxtan ud spās nē framōšīdan. (Dk5, 19/12)

«نباید مهر (پیمان) را شکستن و سپاس را فراموش کردن.»

kē abāg mard-ē pad saxwan dōšāramiṭh pašt kunēd ud ān mihr be drōzēd... (Riv. 12/1)

[اگر کسی با مردی از طریق سخن دوستانه پیمان کند، و آن مهر (پیمان) را بشکند...

ماده ماضی: druxt > ایران باستان *drux-ta- . drug- صورت ضعیف ریشه -draug- و

صورت اصلی -drux- است. g پیش از t به x بدل شده است. ماده مضارع: -drōz >

ایرانی باستان *drauṣ-a- . drauṣa- ماده مضارع از ریشه -draug- است. ایرانی باستان:

ریشه -draug- به معنی «فریفتن، دروغ گفتن، پیمان شکستن» مشتق است از هندواروپایی:

ریشه -dhreugh- «گول زدن، فریفتن» (Pokorny IEW 276). قس سنسکریت: ریشه -druh-

(drúhyati) «آسیب رساندن، دشمن بودن، صدمه زدن» (Whitney Roots 80; Mayrhofer KWA

79) II. فارسی باستان: ریشه *-druj-/draug-* «دروغ گفتن، فریفتن»، صفت مفعولی *-duruxta-*، نیز *-draoga-* «دروغ» (Kent OP 191-2). اوستایی: ریشه *-draog-* «دروغ گفتن، فریفتن»، ماده مضارع *-druža-* و *-drujya-*، صفت مفعولی *-druxta-* (Bartholomae AiW 769). فارسی میانه مانوی: *-drōz-* «دروغ گفتن، فریفتن»، قس *-drōzan-* «دروغگو»، «دروغگویی» (Boyce W. List 35; Henning List 82 ←). پهلوی اشکانی: *-drōž-* «دروغ گفتن، فریفتن»، «دروغگویی» *-druxtih-*، «دروغگویی» *-druxtagihā-* «دروغگویانه»، قس ترکیب *-druxt-mihr-* «پیمان شکن»، نیز *-drōž-* «دیودروغ» (Glilain ELP 95; Boyce W. List 35 ←). تحریر پازند: *-druž-* «دروغ گفتن» (Nyberg Man.Phil. II 67). سکایی: *-drrūja- > *draujā-* «دروغ، کذب» (Bailey DKhS 168). قس فارسی: دروغ؛ دروغگو، دروغزن: سلطان محمود وزیر را گفت «این مردک فردوسی) مرا به تعریض دروغزن خواند.» (تاریخ سیستان ۳)

۵. ēbyāstan

ماده مضارع: *+ēbyāh-* «کمر بند بستن، گُستی بستن». قس *-ēbyāngan-* «کمر بند مقدس، گُستی (کمر بند زرتشتیان)». (MacKenzie CPD 30 ←).
framāyēd andar dēn bē ō mardōmān ... ān parwand ēbyāstan. (DD 38/18)

«در دین (اوستا) به مردمان فرماید... آن کمر بند [مقدس] را بستن (باید بست)».

ماده ماضی: *-ēbyāst >* ایرانی باستان *-*abi--yās-ta-*. *yāh-* صورت اصلی *-yās-* است. *h-* پیش از *t* به *s* بدل شده است. ماده مضارع: *-ēbyāh- >* ایرانی باستان *-*abi-yāh-a-*. ایرانی باستان: ریشه *-yāh-* «کمر بند بستن» مشتق است از هندواروپایی: ریشه *-iōus-* در کنار *-iūs-* (> ریشه *-ieu-* «وصل کردن»، با افزایه *-s-*) «کمر بند بستن»؛ قس یونانی: *ἰὺς* و *ἰὺστος* «کمر بستن» و لاتینی: *-iūsti-* به همان معنی (Pokorny IEW 513). اوستایی: ریشه *-yāh-* «کمر بند بستن»، ماده مضارع *-yānhaya-*، صفت مفعولی *-yāsta-*، با پیشوند *-aiwi-* «چیزی را پوشیدن، کمر بند بر میان بستن، گُستی بستن»، قس *-yāh-* «کمر بند» (Bartholomae AiW 1290-1). قس پهلوی اشکانی: *-izyāh- > *uz-yāh-* «به کمر بستن»، و *-hamyāh-* (> *-ham-yāh-a-* «حلقه کردن، پیچیدن»، صفت مفعولی *-amyāst* (Boyce W. List 26; Idem. MHC 182). قس سکایی: *-yāna- > *abi-yāhana-* «کمر بند» (Bailey DKhS 342). قس فارسی: پیراهن *-*pari-yāhana- >* و همیان «کیسه» *-*ham-yāhana- >* (Ibid. ←). قس

خوارزمی: *upa-yāhanaka- > by^onk* «کمر بند، بند کمر». (Benzing Chw.Wln. 185)

۶. fragastan

ماده مضارع: *fragan-* «متلاشی شدن، فرسودن».

*ka gāw ī ēw-dād be widard anōh kū-š mazg be *fragast.* (GB p. 116, 13/1)

«هنگامی که گاو یکتا آفریده درگذشت، آنجا که مغزش متلاشی شد...».

ماده ماضی: *fragast >* ایرانی باستان **fra-gas-ta*. ظاهراً *gad-* صورت ضعیف ریشه *gand-* و صورت اصلی *gas-* است. *d* پیش از *t* به *s* بدل شده است. ماده مضارع: *fragan- > *fragann-* ایرانی باستان **fra-gad-na*، گروه آوایی *nd* به *nn* بدل شده است. احتمالاً ایرانی باستان: ریشه *gand- > *gan-d-* «بوی (خوش یا ناخوش) دادن» (← Bailey DKhS 79)، با پیشوند *fra-* به معنی «فرسودن؛ گندیدن» بوده است. ریشه *gand-* خود مشتق است از هندواروپایی: ریشه **g^hedh-* «آسیب رساندن» (← Pokorny IEW 466).
 قس سنسکریت: *gandhāh* «بوی» (Mayrhofer KWA I 322). قس فارسی باستان: *gasta- > *gant- > *gandh-*، «تنقرآور، بد و زشت»، در معنای اسم «آسیب، بدی» (← Kent OP 183). قس اوستایی: *ganti- > *gan-ti-* «بوی بد»، نیز *duž-ganti-* «بدبوی» (← Bartholomae 493). قس فارسی میانه مانوی: *gannnāgi* «بوی بد، گندیدگی» (Boyce W. List 42). قس پهلوی اشکانی: *gandāg* «گندنا، بدبو» (ibid. 42). قس سکایی: *gan- > *gan-d-* «بوی دادن» (Bailey DKhS 79). قس فارسی: فرکندن «پوسیدن، متلاشی شدن»؛ فرکندیدن، فرکند، فرکنده «فرسوده»؛ نیز قس گند، گندنا (← برهان قاطع؛ لغت‌نامه)؛ از پشت یکی جوشن خربشته فرو نه - کز داشتش غیبه جوشنت بفرکند. (عماره مروزی؛ شاعران بی‌دیوان ۲۴/۳۵۵)

۷. gugāndan

ماده مضارع *gugān-* «نابودن کردن، ویران کردن».

u-t-ō Ahreman guft kū škanēm ud gugānēm u-t-... (Mx 80, 57/27-8)

«او (زردشت) به اهریمن گفت که بشکنم و نابود کنم تو را...».

ماده ماضی: *gugānd >* ایرانی باستان **wi-kān-ta*. صورت بالانده ریشه *kan-* است. ماده مضارع: *gugān- >* ایرانی باستان **wi-kān-a*. ایرانی باستان: ریشه *kan¹* به

معنی «کندن»، با پیشوند *wi-* «نابود کردن، ویران کردن» است. برخی این فعل را از ریشه *kan-*² به معنی «انداختن، نهادن»، با پیشوند *wi-* می‌دانند. (Bailey DKhS 220; Ghilain ELP ←) ریشه *kan-* «کندن»، صفت مفعولی *ka^ata-*، با پیشوند *vi-* «ویران کردن، خراب کردن» (Kent OP 178). اوستایی: ریشه *kan-*² «کندن»، ماده مضارع *kana-*، صفت مفعولی *kata-*، با پیشوند *vī-* «با کندن نابود کردن، ویران کردن»، ماده مضارع *vīkānaya-* (Bartholomae AiW 437-8). فارسی میانه مانوی: *gugān-* «ویران کردن، نابود کردن»، صفت *gugandag* «ویران‌شده، خراب‌شده» (Henning ←) (Verbum 189; Boyce W. List 42). قس پهلوی اشکانی کتیبه‌ای: *wigan-* «ویران کردن»، ماده ماضی *wigand* (Gignoux Gl. 53). قس پهلوی اشکانی: *wigān-* «ویران کردن، نابود کردن»، ماده ماضی *wigānd*، نیز *wigan-* «خراب شدن، از بین رفتن»، قس *wigānag* «ویرانی، خرابی»، اسم مصدر *wigānišn* «خرابی» (Ghilain ELP 71; Boyce W. List 95). قس ارمنی (دخیل): *vkandem* «به زیر انداختن، غلبه کردن» (Bailey DKhS 300). قس سکایی: *buvāñ*، *vi-kānaya-* «خراب کردن، ویران کردن»، نیز *vi-kan-* > *buvan-* «آسیب دیدن، ویران شدن»، صفت مفعولی *buvata-* (Bailey DKhS 299; Emmerick SGS 102). قس فارسی: کندن.

۸. hambastan

ماده مضارع *hambah-* «فرو ریختن، خراب شدن». صورت واداری *hambāstan*، *hambāh-* «به زیر افکندن، برانداختن، ویران کردن»، اسم مصدر *hambāhišn* «براندازی، فروریزی، تخریب». (MacKenzie CPD 40 ←)

ud ... ka ān kahās ud +xānīg +hambast estēd pad abāz kardan ī ān kahās ud +xānīg andar abāyēd. (→ MHD 86/8-9)

«و... اگر آن چاه و خانی (چشمه) خراب شده است، بازساختن آن چاه و خانی بایسته است.»

ka dastkard graw kunēd u-š sarw ud činār abzāyišn nē be +hambāhišn. (MHD 39/1-2)

«اگر ملک گرو کنید و سرو و چنار بیفزاید (بکارید)، ویران نشود.»

ماده ماضی: *hambast* > ایرانی باستان *ham-pas-ta-* ریشه *pad-* صورت اصلی *pas-* است. *d* پیش از *t* به *s* بدل شده است. ماده مضارع: *hambah-* > ایرانی باستان

*ham-pad-a- گویا، d در pad- در میان دو مصوّت به h بدل شده است. ایرانی باستان: ریشه pad- «حرکت کردن»، احتمالاً بایشوند ham- به معنی «فروافتادن» است (← Ghilain ELP 53). بیلی این فعل را به ریشه pat- «افتادن، پریدن» ارتباط می‌دهد (← Bailey DKhS 203-4). قس سنسکریت: ریشه pad- (padyate) «رفتن، افتادن» (Mayrhofer KWA II 206; Whitney Roots 94). اوستایی: ریشه paθ-/pad- «به سمت پایین حرکت کردن»، ماده مضارع paiḍya- و paiṭya- (Bartholomae AiW 841). فارسی میانه مانوی: hambah- «فروافتادن، فروریختن، ویران شدن»، ماده ماضی hambast (Henning Verbum 227; Boyce W. List 45). قس پهلوی اشکانی: ambaθ- «فروافتادن، فروریختن، ویران شدن»، ماده ماضی (h)ambast (Ghilain ELP 53; Boyce W. List 10). قس سغدی بودایی: *ham-pasta- > /anp, bast/ ³np³st «افتادن» و *ham-pasta- > /amp, bast/ ³mpst «افتادن»، سغدی مسیحی و مانوی: *ham-pata- > /am, npat-/ «افتادن» (Gharib Sog. Dict. 1070, 898, 900). قس خوارزمی: *ham-pata- > npd- «خراب شدن، در هم ریختن». (Samadi Chw. Verbum 130-1)

۹. kaftan

ماده مضارع kaf- «افتادن».

čiyōn wād ... kū har ... čiš I ān gyāg ⁺ kaft ēstēd be barēd. (MX p. 73, 52/19)

«چون باد... که هر... چیزی که آنجا افتاده است ببرد».

ماده ماضی: kaft > ایرانی باستان *kaf-ta-. ماده مضارع: kaf- > ایرانی باستان *kaf-a-. ایرانی باستان: ریشه kaf-¹ «افتادن» (← Henning Verbum 173). پهلوی اشکانی کتیبه‌ای: kaf- «افتادن»، ماده ماضی kaft «افتاد» (Gignoux Gl. 59). فارسی میانه مانوی و پهلوی اشکانی: kaf- «افتادن»، ماده ماضی kaft، مصدر kaftan (← Boyce W. List 52; Ghilain ELP 56). تحریر پازند: kaft ماده ماضی (← Gl. MX 190). خوارزمی: kf- > *kafa- «اتفاق افتادن، رخ دادن». (← Samadi Chw. Verbum 101-2). قس آسی (ایرونی): xawyn- «افتادن» (← Abaev IESO 148). قس فارسی: کفتن «شکافته شدن، از هم بازشدن»، ماده ماضی: کفت، ماده مضارع: کف-؛ کفاندن، کفیدن: پس صالح دعا کرد و کوه یک نالیدن بنالید و بکفید (تاریخنامه طبری ۱/۱۲۵). گویا کفانه «بچه سقط شده» به همین جا مربوط است، اگرچه شادروان دکتر معین در حاشیه برهان قاطع می‌نویسد که کفانه مغلوب فگانه (فکانه) است. (← برهان قاطع؛ لغت‌نامه)

.۱۰. *mistan*

ماده مضارع *mēz-* «ادرار کردن، شاشیدن»، اسم مصدر *mēzišn* و اسم معنا (حاصل مصدر) *mēzišnīh* «ادرار، پیشاب»، قس *gōmēz* «پیشاب گاو، ادرار گاو». (← MacKenzie (CPD 56, 37

ōy jādūg jāmag-ē stad u-š awiṣ mist... (WZ 11/6)

«آن جادوگر (از مخالفین زرتشت)، جامی را گرفت و بدان شاشید...».

zūzag ka har rōz andar mōr āšyānag-ē mēzēd, ast kē ēw- hazār mōr be mīrēd. (ŠnŠ 10/31)

«ژوزه (خارپشت) که هر روز در آشیانه مور ادرار کند، ممکن است که یک هزار مور بمیرد».

ماده ماضی: *mist* > ایرانی باستان *-mis-ta-**. *miz-* صورت ضعیف ریشه *-maiz* و صورت اصلی *-mis* است. *z* پیش از *t* به *s* بدل شده است. ماده مضارع: *mēz-* > ایرانی باستان *-maiz-a-**. ایرانی باستان: ریشه *-maiz-/miz* به معنی «پیشاب کردن، ادرار کردن» (Bailey DKhS 332) مشتق است از هندواروپایی: ریشه *-meiǵh-* «شاشیدن، ادرار کردن»؛ قس یونانی *ὄμιχέω* «ادرار کردن»، و لاتینی: *-mixi-* و *mictum* (Pokorny IEW 713). قس سنسکريت: ریشه *-mih- (méhati)* «ادرار کردن» (Whitney Roots 121; Mayrhofer KWA II 690). اوستایی: ریشه *-maēz-* «شاشیدن، ادرار کردن»، ماده مضارع *-maēza-* (Bartholomae AiW 1108) قس سکایی: *-maiz- > mīysai**، به معنی «ادرار، شاش» (Bailey DKhS 332). قس سغدی: *myz-y /mēzē/* «ادرار» (Gharib Sog. Dict. 5674). خوارزمی: *-myz- > maiza-** «ادرار کردن»؛ باریدن (باران)، نیز قس *-pami- > pati-maiza-** «جاری بودن» (Samadi 113, 142) *Chw. Verbum* آسی (دیگوری): *mezun, mist* و آسی (ایرونی): *mizyn, myzt* «جاری شدن، جاری بودن» (← Abaev IESO II 126). فارسی: میختن «ادرار کردن»، میزیدن؛ ماده ماضی: میخت، میزید، ماده مضارع: میز-؛ هرکجا در دل زمین موشی است - سرنگونسار بر فلک میزد (دیوان انوری ۱۰/۶۰۳). گویا «میختن و میز-» در فارسی دری به قیاس با «ریختن و ریز-» به وجود آمده است. میخ «ادرار»، میزش، میزه، نیز قس گمیز «ادرار گاو». (← برهان قاطع؛ لغت‌نامه)

.۱۱. *nibastan*

ماده مضارع *-nibay-* «خوابیدن، دراز کشیدن»، و صورت واداری *-nibāstan, -nibāy-*

«خواباندن، زمین نهادن». (MacKenzie CPD 59) ←

ēg har dō ūl fradom nibast hēnd pad pus +xwāyišñh. (DK7: Nyberg Man.Phil. I, 43/6)

«پس هر دو (پوروشسب و دوغدو) برای فرزندخواهی خوابیدند».

tan ī Sām kū gyāg nibayēd. (MX p. 84, 62/4) «تن سام کجا می خوابد».

مادهٔ ماضی: nibast > ایرانی باستان -ni-pas-ta- *pad- صورت اصلی pas- است. d
 پیش از t به s بدل شده است. مادهٔ مضارع: nibay- > ایرانی باستان -ni-pad-ya- ایرانی
 باستان: ریشهٔ pad- «حرکت کردن»، با پیشوند ni- (← HENNING Verbum 188). ریشهٔ pad-
 مشتق است از هندواروپایی: ریشهٔ اسمی -ped- احتمالاً به معنی «گام برداشتن، حرکت
 کردن»؛ قس اسلاوی کهن: pasti «افتادن» (← Pokorný IEW 791). قس سنسکریت: ریشهٔ
 pad- (pádyate) «رفتن، حرکت کردن» (Whitney Roots 94; Mayrhofer KWA II 206). اوستایی:
 ریشهٔ pad-/paθ- «به پایین حرکت کردن»، مادهٔ مضارع -paiḍya- و -paiḍya-، با پیشوند
 nī- «دراز کشیدن، خوابیدن» (Bartholomae AiW 841). فارسی میانه مانوی: nibāst مادهٔ
 ماضی «به زمین زد» (HENNING Verbum 188; Boyce W. List 60). پهلوی اشکانی: nibāy-
 «خواباندن، نهادن بر زمین» (← Ghilain ELP 70). قس سکایی: nuvad- > ni-pad- * «دراز
 کشیدن، خوابیدن»، صفت مفعولی -nvasta- > ni-pasta- (Bailey DKhS 189; Emmerick SGS 58).
 سغدی بودایی: nipēd-/ nypδ- (< یغناپی nīpīd) «دراز کشیدن، آرمیدن» و np²st-
 /nipast-/ (< یغناپی nipīsta-) «خوابیدن، دراز کشیدن»، مانوی: /nipād-/ nyp²d-
 > ni-pādaya- * «خواباندن»، بودایی و مسیحی: /nipēd-/ np²yδ- > ni-pādaya- * «نهادن،
 گذاشتن» (← Gharib Sog. Dict. 6283, 6026, 6033; Gershevitch GMS 678). قس خوارزمی -nb²zy-
 > ni-pādaya- * «به زمین گذاشتن»، -nbzy- > ni-paiḍya- * «خوابیدن، خفتن» (Samadi
 Chw. Verbum 116; HENNING Fragment 29)؛ نیز ← hambastan.

۱۲. ōsāndan

مادهٔ مضارع -ōsān- «فروافگندن، فرود آوردن؛ پراگنده کردن».

ēg-iš hambān bun grift u-š frōd ō zamīg ōsānd. (Riv. 47/6)

«آن‌گاه او (زرتشت) بُن انبان را گرفت و آن را به زمین فرود آورد».

ēg-iš tōhm ī hušk ō āb ōsānēd. (WZ 3/39)

«آن‌گاه او (سینرغ)، تخم خشکِ [درخت بسیار تخمه] را به آب فروریزد».

ماده ماضی: *ōsānd* > ایرانی باستان **awa-sān-ta*. *sān-* بالانده ریشه *san-* است. ماده مضارع: *ōsān-* > ایرانی باستان **awa-sān-a*. ایرانی باستان: ریشه *san-/sān-* به معنی «بالا آمدن، برآمدن»، احتمالاً با پیشوند *awa-* «پایین آوردن، فروانداختن» (← Bailey DKhs 419). فارسی میانه مانوی: *awsān-* «فروانداختن»؟، قس **sān-* «بالا بردن» در *sānān* صفت فاعلی «بالا برنده، صعود دهنده»، و *san-* «بالا رفتن، صعود کردن»، ماده ماضی *sad* > **sata-* (Henning Verbum 213; Boyce W. List 81-2). پهلوی اشکانی: **ōsanēn-* ماده واداری «فروانداختن» در واژه *ōsanēnīft* (اسم معنا) «فرود، نزول»، نیز قس *sān-* «بالا بردن، صعود دادن»، ماده ماضی *sānād* (← Ghilain ELP 56; Boyce W. List 18, 81; Andreas - Henning Mir.). قس سکایی: *sāñ-* > **sānaya-* «بالا بردن، بلند کردن»، صفت مفعولی *sata-* (Man. III 50). قس سغدی: *sn-* /*san-* > **sana-* «بالا رفتن، برخاستن»، *snty* (Emmerick SGS 132-3). «بالا آمده، صعود کرده» (*santē/* ← Gershevitch GMS 577, 704; Ghazib Sog. Dict. 8840, 8871). خوارزمی: *wsn̄y-* > **awa-sānaya-* «به پایین رها کردن، فرود آوردن» (Sandai Chw. Verbum 220) تحریر پازند: *xusānōi* (← Gl. MX 63). قس فارسی: اوسانیدن «فروانداختن، افتادن (میوه)»، ماده ماضی: اوسانید؛ ماده مضارع: اوسان: خوب و جوانی و توانایی - زین شهره درخت تو بیوساند [متن: بیوشاند]. (دیوان ناهر خسرو ۴/۴۵۹)

۱۳. *paywāxtan*

ماده مضارع *paywāz-* «پاسخ دادن، جواب دادن»، اسم مصدر *paywāzišn* و *paywāzag* «پاسخ، جواب». (← MacKenzie CPD 67). *ēg Srōš ī ahlaw ḡ ān ī ahlawān paywāzēd.* (MX p. 12, 2/143).

«آن‌گاه، سروش اهلو (پارسا) به آن روان (شخص) پرهیزگار پاسخ دهد».

ماده ماضی: *paywāxt* > ایرانی باستان **pati-wāx-ta*. *wāk-* بالانده ریشه *wak-* و صورت اصلی *wāx-* است. *k* پیش از *t* به *x* بدل شده است. ماده مضارع: *paywāc-* > ایرانی باستان **pati-wāč-a*. ایرانی باستان: ریشه *wak-* «گفتن»، با پیشوند *pati-* «در برابر کسی سخن گفتن، پاسخ دادن» (← Henning Verbum 186). ریشه *wak-* مشتق است از هندواروپایی: ریشه **uek-* «سخن گفتن، گفتگو کردن»؛ قس لاتینی: *vocō* «فراخواندن» (← Pokorny IEW. 135, 136). قس سنسکریت: ریشه *vac-* (*vivakti*) «سخن گفتن، صحبت

کردن» (Whitney Roots 151; Mayrhofer KWA III 221). اوستایی: ریشه *vak-* «گفتن»، ماده مضارع *ūc-* و *vaok-*، صفت مفعولی *-uxta* (Bartholomae AiW 1330). فارسی میانه مانوی: *paywāz-* «پاسخ گفتن» (Boyce W. List 77). پهلوی اشکانی: *padwāž-* «پاسخ دادن»، قس *padwāg* «پاسخ» و *padwāxtag yazd* «ایزد پاسخ (نام ایزد مانوی)» (Ghilain ELP 68; Boyce «W. List 69»). تحریر پازند: *padwāž-* (Nyberg Man.Phil. II 159 ←). قس سکایی: *pūūmj-* *pati-vang-* *vak-* «انکار کردن» (Emmerick SGS 87). سغدی مانوی: *pδw^oxtq* *patwāxtak/* و *patwāxtē/* «پاسخ، پدواخته (نام خدای مانوی)» (Gershevitch GMS 983, n. 1; Gharrīb Sog. Dict. 6826). قس فارسی: بیوازیدن «پاسخ دادن، قبول کردن درخواست»، قس پیواز «اجابت، پاسخ دادن»، و پیواژ (> پهلوی اشکانی *padwāž*) «پاسخ دادن»، نیز پیواز کردن «اجابت کردن» (فرهنگ معین؛ لغت‌نامه): به اومید رفتم به درگاه او - امید مرا جمله پیواز کرد [متن: پتواز]. (بهرامی، شاعران بی‌دیوان ۹/۴۰۵)

۱۴. *raštan*

ماده مضارع **raz-* «رنگ کردن»، نیز قس *rang* «رنگ». (MacKenzie CPD 70-1) *har čē jāmag pad-iš šāyēd + raštan ... rang xwānēd.* (GB p. 148, 26/20) «هرچه را جامه بدان رنگ توان کرد ... رنگ خوانند».

ماده ماضی: *rašt* > ایرانی باستان **raš-ta-*. *rag-* صورت اصلی *raš-* است. احتمالاً *ḡ* هندواروپایی پیش از *t* در ایرانی باستان به *ṣ* بدل شده است (قس *-rēḡ-to-* > ایرانی باستان *rāšta-* «راست»). ماده مضارع: *raz-* > ایرانی باستان **raj-a-*. *raja-* ماده مضارع ریشه *rag-* است. ایرانی باستان: ریشه *rag-/rang-* «رنگ کردن» (Bailey DKhS 362) مشتق است از هندواروپایی: ریشه *reḡ-* «رنگ کردن»؟؛ قس یونانی: *ῥεῖξ* «رنگ کردن» (- Pokorny IEW 854). قس سنسکریت: ریشه *raj-/rañj-* (*rājyati*) «رنگ کردن، قرمز کردن» (Whitney Roots 134; Mayrhofer KWA III 35-6). قس فارسی باستان: *āranjana-* «دارای آرایش، دارای تزئین» (Bailey DKhS 362). قس فارسی میانه مانوی: *rang* «رنگ» (Boyce W. List 78). قس سکایی: *rrāša-* > **raxša-* *rag-/rang-* «سیاه‌رنگ شده، تیره‌رنگ» (Bailey DKhS 302). قس فارسی: رشتن «رنگ کردن، رنگ‌رزی کردن»؛ ماده ماضی: رشت، ماده مضارع: رَز-، می آسوده در مجلس همی‌گشت - رخ می‌خواره همچون می همی رشت (دیس و دامین

۱۴/۲۲۰). رزان، رنگ رزه، رُشته، رُشتن «رنگ کردن»: (← لغت‌نامه): همه غار و هامون پر از کُشته شد- ز خون خاک چون ارغوان رُشته شد (شاهنامه ج ۲، ۸۰۹/۲۵۱)؛ پرُشتی هفت رنگ اکنون بر آبی- که سازی مدخلی در ارغوانی. (محمد عصار؛ به نقل از لغت‌نامه)

۱۵. sayistan

مادهٔ مضارع -say «دراز کشیدن، روی زمین قرار گرفتن، فروافتادن».

...u-š öy andar sayēd. (Riv. 23/22)

«... و او (روان گناهکار) در آن [گند و آلودگی] فروافتد».

awēšān hamāg be mīrēnd sē rōz murd sayēnd. (Riv. 48/66)

«همهٔ آنان [گزند رسانیان به بهدینان] بمیرند، سه روز مرده بیفتند».

مادهٔ ماضی: sayist جعلی است از مادهٔ مضارع و پسوند جعلی -ist. مادهٔ مضارع: -say > ایرانی باستان -say-a*. ریشهٔ sī-/say- «دراز کشیدن» (← Bailey DKhS 398) مشتق است از هندواروپایی: ریشهٔ kēi- به معنی «دراز کشیدن»؛ قس یونانی: χεῖται «دراز کشیدن، قرار گرفتن» (Pokorny IEW 539)؛ قس سنسکریت: ریشهٔ śī- (śete) «دراز کشیدن» (← Whitney Roots 174; Mayrhofer KWA III 393). قس اوستایی: ریشهٔ sāy- «دراز کشیدن»، مادهٔ مضارع -sāy و -say، صفت مفعولی -sīta- (Bartholomae AiW 1571). پهلوی اشکانی: -say «دراز کشیدن، خوابیدن؛ وجود داشتن» (Boyce W. List 33). قس سکایی: -śš(ā) «دراز کشیدن، خوابیدن بر زمین»، صفت مفعولی -śšāta- (Bailey DKhS 398; Emmerick śšāta-). SGS 127. قس آسی (ایرونی): sad, sæiyn و دیگری sad, sæjun > say- «بیمار بودن، استراحت کردن» (AbaeV IESO III 60). قس فارسی: آسودن، آسای- (>-ā-sāya*) «استراحت کردن».

۱۶. *šiftan

مادهٔ مضارع -šēb «تند رفتن؛ پریشان شدن، آشوفتن، بر هم زدن». قس šēbāg «چالاک، چُست، شیبیا»، اسم مصدر šēbišn «پریشانی». (← MacKenzie CPD 79) hamāg āb ī + zrēh ī frāxkard ... be šēbēd. (GB p. 194-6, 24/16)

«همهٔ آبِ دریای فراخکرد... بیاشوبد».

مادهٔ ماضی: *šift > ایرانی باستان -xšwif-ta*؛ احتمالاً ریشهٔ xšwip- صورت اصلی

xšwif- است. p پیش از t به f بدل شده و گروه آوائی xš در فارسی میانه به š تبدیل شده است. مادهٔ مضارع: šēb- > ایرانی باستان *xšwaip-a- ایرانی باستان: ریشهٔ HENNING «- xšwip-/xšwaip- به معنی «تاب خوردن؛ تاب دادن؛ آویخته شدن» است (HENNING 180 Verbum). قس سنسکریت: ریشهٔ ksip- (ksipāti) «انداختن، پرت کردن» (WHITNEY Roots 29; MAYRHOFFER KWA1289). فارسی میانهٔ مانوی: šēb- «لرزیدن، آشفته شدن»، نیز قس *ham-xšwaif-ta- > hašēftag «برآشوفتن (دریا)»، و *pati-xšwaipa- > padšēb- «آشفته» (HENNING Verbum 95). قس پهلوی اشکانی: *ā-xšwif-ta- > āšift «آشفته، در هم و بر هم» (GHILAIN ELP 95; BOYCE W. List 16). قس تحریر پازند: šēvašn اسم مصدر «آشفته‌گی، در هم آمیختگی» (NYBERG Man.Phil. II 186). قس فارسی: شیبیدن به معنی «آشفته شدن» (لغت‌نامه)؛ مادهٔ ماضی: شیبید، مادهٔ مضارع: شیب-؛ شیبان «لرزان؛ لرزیدن، طپیدن»: چو از خنجرِ روز بگریخت شب - همی رفت شیبان دل و خشک لب (شاهنامه ج ۷، ۱۳۶/۹)؛ ز خواری و رنجی کت آمد مشیب - که گیتی چنین است بالا و شیب (گرگشاسب‌نامه ۵۱/۴۲۳).

۱۷. truftan

مادهٔ مضارع -trub- * «دزدیدن، غارت کردن». قس truftag «دزدیده؛ روزهای افزودهٔ پایان سال» (MACKENZIE CPD 84).

kē hamēšag az ēn panj čiš ēk nē hamē nigerēd truft ēstēd. (DK6, E 45L)

«آن کسی که از این پنج چیز (هوش، خرد، نیکی و...) یکی را ننگرد (مراقب نباشد)، غارت شده است.»

مادهٔ ماضی: truft > ایرانی باستان -trf- * . -trf-ta- صورت اصلی -trf- و صورت ضعیف ریشهٔ tarp- است. p پیش از t به f بدل شده است. مادهٔ مضارع: -trub- > ایرانی باستان -trp-a- * . ایرانی باستان: ریشهٔ tarp-/trp- به معنی «دزدیدن، ربودن» (BAILEY DKHs 144). مشتق است از هندواروپایی: ریشهٔ terp- «سیر شدن، اشباع شدن؛ لذت بردن»؛ قس یونانی: τερπῶν «لذت بردن» (POKORNY IEW 1077). قس سنسکریت: ریشهٔ -trp- (trpyati) «خود را خشنود کردن، راضی بودن»، قس -asu-trf- «هستی دزد» و -pašu-trf- «گلهدزد، چهارپادزد»؛ مایرهورفر ریشهٔ هندواروپایی را به صورت -klep- (tl > kl) به

معنی «دزدیدن» آورده است (← Whitney Roots 65; Mayrhofer KWA I 523-4). اوستایی: ریشه tarəp- «دزدیدن»، ماده مضارع -trəfyā- (Bartholomae AiW 643). قس پهلوی اشکانی: > -us-tarp-istarb-، «با فریاد بودن؛ بستن با بانگ و فریاد»، ماده ماضی istarbād (Boyce) (Bailey DKhS 144)؟ «دزدها»؟ (W. List 32; Idem., MHC 184). قس سکایی: > trp-/tarp > ttāvi. «دزدها»؟ (Bailey DKhS 144). قس سغدی بودایی: > /čəf-/ čβ- «دزدیدن»، > /čəβd-/ čβt- به همان معنی، و مانوی: > /čəf-/ cf- «دزدیدن» (← Gershevitch GMS 120, 277; Gharib Sog. Dict. 3167, 3168, 3173). خوارزمی: > *trfyā- > čfy- «دزدیدن» (Samadi Chw. Verbum 57). قس فارسی: تُلَف > *trfyā-، «آنچه از انگور و جز آن پس از خوردن باقی ماند که شایسته خوردن نباشد». (← فرهنگ نفیسی، نیز Mayrhofer KWA I, 524)

۱۸. uzīdan

ماده مضارع uzīn- و uzē- «خارج شدن، دور رفتن، تبعید شدن». ek ēn kū az abzār ī Ahreman + kāst ud pad man be uzīd. (Dk6, D7b)

«... یکی این که از ابزار اهریمن کاسته شد و از من دور شد.»

xwaršēd sē kanārag ī gēhān uzēd. (WZ 34/25)

«[هنگام فرشگرد] خورشید از سه کناره جهان خارج شود.»

ماده ماضی: uzīd > ایرانی باستان uz-ī-ta- *uz-ī-ta-، ماده مضارع: uzē-/uzīn- > ایرانی باستان uz-ay-a-/*uz-ī-na-، ایران باستان: ریشه -ī-/ay- به معنی «حرکت کردن»، با پیشوند uz- «خارج شدن، دور شدن» است (← Henning Verbum 167). ریشه ay- خود مشتق است از هندواروپایی: ریشه ¹ei- «رفتن»؛ قس یونانی: εἶμι «رفتن»، لاتینی: eō (← Pokorny IEW) (293). قس سنسکریت: ریشه -ī-/ay- (éti) «رفتن» (Whitney Roots 7; Mayrhofer KWA I 128). فارسی باستان: ریشه ay- «حرکت کردن، رفتن» (Kent OP 159). اوستایی: ریشه ay- «رفتن»، ماده مضارع ay- و -īy-، صفت مفعولی -īta-، با پیشوند us- «بیرون رفتن، طلوع کردن (ستارگان)، ظاهر شدن» (Bartholomae AiW 147-150). فارسی میانه مانوی: uzīh- «خارج شدن، ترک کردن، بیرون رفتن»، ماده ماضی uzīd، اسم مصدر از ماده واداری uzēnišn «تبعیدی، جلای وطن» (Henning Verbum 167; Idem List 89; Boyce W. List 19). قس پهلوی اشکانی: azīh- > uz-ay- «پیش رفتن، ترک کردن، دور رفتن» (← Henning List 89; Ghilain)

(- لغت‌نامه) *uz-ī-naka- «نردبان، پلکان». (ELP 47; Boyce W. List 21) قس فارسی: زینه >

۱۹. wigrādan

مادهٔ مضارع wigrās- «بیدار شدن، برخاستن»، اسم مصدر wigrāsišn و حاصل مصدر (اسم معنا) wigrāsišnih «بیداری»، قس gubrās- شاید تصحیفی از *bugrās- > wigrās- (MacKenzie CPD 90, 38 ←).

ān ka wigrād bawēd ud ō dudīgar kust wardēd ā-š ān az bēwar arzōmandtar. (Riv. 27/10)

«آن کسی که بیدار شود و به پهلوی دیگر بچرخد [و اشم و هو بگوید]، آنگاه آن از بیوز (دهزار) اشم و هو [ارزشمندتر است].»

u-šān pas rasēd abāz wigrāsēnd ud ōy-šān-iz abārīg marg-arzānān har kas rasēd + ōh wigrāsēnd. (Phl. Riv: Nyberg Man.Phil. 101/6)

«پس [در رستاخیز] آنان (گناهکاران) برسند، باز بیدار شوند و بار دیگر آن مرگ‌ارزانان (خطاکاران) همه‌شان برسند، آن‌چنان بیدار شوند.»

مادهٔ ماضی: wigrād > ایرانی باستان *wi-grā-ta- . مادهٔ مضارع: wigrās- > ایرانی باستان *wi-grā-sa- . ایرانی باستان: ریشهٔ gar-/grā- «بیدار شدن، برخاستن»، با پیشوند wi- (← HINNING Verbum 196; Ghilain ELP 82) . ریشهٔ gar-/grā- مشتق است از هندواروپایی: ریشهٔ ger-/grēi- «بیدار کردن؛ برخاستن»؛ قس یونانی: ἔγειρω «بیدار» (Pokorny IEW 309) . قس سنسکریت: ریشهٔ ³gr- (jāgarti) «بیدار کردن» (Whitney Roots 39) . Mayrhofer KWA I 427) . اوستایی: ریشهٔ ¹gar- «بیدار بودن»، مادهٔ آغازی -γrīsa-، مادهٔ واداری (Bartholomae gārāya- AiW 511) فارسی میانهٔ مانوی: wiyrās- «بیدار شدن»، مادهٔ ماضی wiyrād، مادهٔ واداری wiyrāsēn- «بیدار کردن» (HENNING Verbum 196; Boyce W. List 96) . پهلوی اشکانی: wiyrās- «بیدار شدن، برخاستن»، مادهٔ ماضی wiyrād، مادهٔ واداری wiyrān- «بیدار کردن» (Ghilain ELP 82; Boyce W. List 96) . سغدی بودایی: -wyrās- /wyrās- (< یغنابی γurās) «بیدار شدن»، مانوی: -wyrāt- /wyrāt-، نیز مسیحی -wyrās- /wigrās- «بیدار شدن»، -/wigrāt- /wgrāt- به همان معنی (Gershevitch GMS 870; Ghariab شدن»، نیز -γrāsya- > *grāsaya- «بیدار کردن»، ماضی γrāsēnd (SAMADI Chw. Verbum 78-9).

قس آسی (دیگوری): ical و ایرونی: qal «بیدار» (AbaeV IESO II 258). قس فارسی: بیدار، گویا مقلوب *wi-grāta- > *bīrād (HENNING Verbum 196) ←).

۲۰. xwastan

ماده مضارع xwāh- «خستن، مجروح کردن، لگدمال کردن»، اسم مصدر xwāhišn «لگدمال»، اسم عامل xwāstār «پایمال‌کننده، خردکننده». (Nyberg Man.Phil. II 222; MacKenzie CPD 96)

u-t abēzag tan aspān xwast pad pāy. (PT 12/86)

«تن پاکت را اسبان با پای خست» (خطاب به پیکر افتاده بستور).

kū kē abastāg + xwāhēd ud hu-xēm-tar nē bawēd. (Dk6 229).

«... کسی که اوستا را پایمال کند، خوش‌خوی‌تر نباشد».

ماده ماضی: xwast > ایرانی باستان xwas-ta-، xwah-، xwas- صورت اصلی xwas- است. h

پیش از t به s بدل شده است. ماده مضارع: xwāh- > ایرانی باستان xwāh-aya-، *xwāh-.

بالانده ریشه xwah- است. ایرانی باستان: ریشه xwah- به معنی «فشردن، کوبیدن» (-

Bailey DKHS 508) احتمالاً مشتق است از هندواروپایی: ریشه *s^hes- (> su-/seu- با افزایه

-ēs-) «فشار دادن، فشردن» (ibid. ←). اوستایی: ریشه x^hah- «فشار دادن»، ماده مضارع

x^hanhaya- «سخت فشار آوردن، فشار آوردن»، صفت مفعولی x^hasta- «کوبیده‌شده» (-

Bartholomae AiW 1874-5). قس فارسی میانه مانوی: fra-xwāh- > *fra-xwah-، «مجروح

کردن، پایمال کردن» (Henning List 82). قس سکایی: hvah- > hvahaya- «ستیز کردن،

زد و خورد کردن»، صفت مفعولی hvasta- (Bailey DKHS 508; Emmerick SGS 156). قس

سغدی مانوی و مسیحی: /patxwāy-/ > *pati-xwāhaya- «کُشتن»، و ptxwst-

/patxust, patxwast-/ به همان معنی (Gershevitch GMS 927; Gharib Sog. Dict. 8005, 8012).

خوارزمی: > *xwāhaya- xw^h- «کوفتن، کتک زدن»، ماضی xw^hhd (Samadi Chw. Verbum

244). آسی (دیگوری): xwajun، xwast «زدن، زد و خورد کردن»، نیز ایرونی: xojyn،

xost (AbaeV IESO IV, 211) فارسی-یهودی: xwh- (MacKenzie CPD 96). فارسی: خوستن

«مایلیدن و کوفتن»، ماده ماضی: خوست، گویا ماده مضارع آن به کار نرفته است؛ قس

پای‌خوست «کوبیدن زمین با پای»، چنگال‌خوست «هر چیزی که به چنگال مالیده

باشند؛ هر چیزی که در هم مالیده شده باشد»، «آبخوست به معنی «جزیره»، «خوسته
 «درهم شده». (← لغت‌نامه؛ فرهنگ رشیدی)

۲۱. yaštan

ماده مضارع *yaž-* «یشتن، پرستیدن، برگزار کردن آیین دینی»، اسم مصدر *yazišn*
 «پرستش»، اسم عامل *yaštār* «ستاینده، اجرا کننده مراسم دینی»، قس *yazd* «ایزد»،
yazdān «ایزدان». (Nyberg Man.Phil. II 225; MacKenzie CPD 97)
nē hagriz čegāmizē Zardušt dēwān pad gōwišn yašt hēnd. (WZ 19/3)

«دیوان هرگز با گفتار زردشت ستوده نشده‌اند».

dagr zamān man yazēnd pad ān I Gannāg mēnōg dagr yazišnīh ud duš-hampursagīh.
 (AWN 12/19)

«دیرزمانی مرا (روان بدکار را) با یزش طولانی، که برای گنامینو (اهریمن) انجام دهند و با
 بدگفتاری (هم‌پرسگی بد) یزش کنند».

ماده ماضی: *yašt* > ایرانی باستان **yaš-ta-*. *yaž-* صورت اصلی *yaš-* است. *z* پیش از *t*
 به *š* بدل شده است. ماده مضارع: *yaž-* > ایرانی باستان **yaž-a-*. ایرانی باستان: ریشه
yaž- «ستودن» (← Henning Verbum 170) مشتق است از هندواروپایی: ریشه *ǵag-* «احترام
 گزاردن دینی، تجلیل کردن آیینی، مقدس شمردن»؛ قس یونانی «مقدس» (Pokorny)
 501 IEW قس سنسکریت: ریشه *yaj-* (*yájati*) «تقدیم کردن، پیشکش کردن» (Whitney)
 3) Roots 129; Mayrhofer KWA III (اوستایی: ریشه *yaž-* «احترام کردن، ستودن، ستایش
 کردن»، ماده مضارع *yaža-*، صفت مفعولی *išta-* و *yašta-* (Bartholomae AiW 1274). فارسی
 باستان: ریشه *yađ-* «احترام کردن، ستودن» (Kent OP 204). فارسی میانه کتیبه‌ای: *yašt*
 «یشت»، مصدر *yaštan* «یشتن» (Gignoux Gl. 37; Back SSIn. 24). پهلوی اشکانی کتیبه‌ای:
yazīdan مصدر جعلی «قربانی کردن، یشتن» (Gignoux Gl. 67). فارسی میانه مانوی: *yaž-*
 «ستودن، تقدیس کردن»، قس *yaštag* «تقدیس شده، یشته شده» (Henning Verbum 170; Boyce)
 102 W. List). پهلوی اشکانی: *yaž-* «پرستیدن»، مصدر *yaštan* (W. List 102).
 103). قس سکایی: *gyas-* > **yaž-* «(قربانی) پیشکش کردن»، صفت مفعولی *gyašta-*
 34) (Bailey DKhS 108; Emmerick SGS). سغدی بودایی و مسیحی: *yz-* /*yaž-* «پرستش کردن،
 قربانی کردن»، نیز قس *yz-* /*iz-* > **ā-yaza-* «(قربانی کردن)» (Gharib Sog. Dict. 11121, 2227).

Gershevitch GMS 206a) فارسی: یشتن، ماده ماضی: یشت، ماده مضارع: یز-: درون را به برسم چگونه یزند - چه‌گونه بخوانند و ستا و زند (زراتشت‌نامه ۱۴۱۸/۹۲)؛ چو یشتش مر آن را به وستا و زند - زراتشت پیغمبر ارجمند (زراتشت‌نامه ۱۱۶۴/۷۷). یزش، نیز قس ایزد، یزد > فارسی میانه yazd > yazata، یزدان. «یشتن» در فارسی از واژه‌های زند و پازند است که در فرهنگهای فارسی آمده است.

۲۲. zastan

ماده مضارع -zāy «تقاضا کردن، درخواست کردن، جويا شدن».

u-š hamēšagih ud ham-pursagih ud ham-kardārih az ōy + zast. (Dk7: Nyberg Man.Phil. I, 57/18)

«او (زرتشت) همیشگی و هم‌پرسگی و هم‌کرداری را از او (اهریمن که خود را به جای سپندارمذ نشان داده بود) جويا شد».

u-mān ōwōn weh sahed ka ham čiš ī dast-ranz ī xwēš + zayēm. (Dk6, D3)

«و برایمان چنان نیک پسندیده آید که همه چیز از دست‌رنج خویش جويا شویم».

ماده ماضی: zast > ایرانی باستان -*jas-ta*. jad- صورت اصلی jas- است. d پیش از t به

s بدل شده است. ماده مضارع -zāy > ایرانی باستان -*jād-ya*. jād- بالانده ریشه jad-

است. ایراتی باستان: ریشه jad- «خواستن، سؤال کردن» (HENNING Verbum 188; MacKENZIE ←)

(Stems 19) مشتق است از هندواروپایی: ریشه g^hhedh- «خواهش کردن، درخواست

کردن، طلبیدن، میل داشتن»؛ قس اسلاوی کهن: žadat «خواستن، میل داشتن» (Pokorny

IEW 488) فارسی باستان: ریشه jad- «خواهش کردن» (Kent OP 184). اوستایی: ریشه gad-

«خواهش کردن، درخواست کردن»، ماده مضارع -jaiḍya، صفت مفعولی -jasta-

(Bartholomae AiW 487). قس فارسی میانه مانوی: -nizāy- > -ni-zāḍya* «درخواست کردن،

التماس کردن»، اسم مصدر nizāyišn «التماس»، نیز قس zastag > -jastaka* «عروس

(لفظاً خواسته‌شده، خواستگاری شده)» (HENNING Verbum 188; Boyce W. List 66, 105). قس

پهلوی اشکانی: -nizāy- «درخواست کردن، التماس کردن»، ماده ماضی -nizāyād (Chilain

ELP 70; Boyce W. List 66) قس سکایی: -jad- > -jaiḍya* «درخواست کردن»، صفت

مفعولی -jišta- (Bailey DKhS 108; Emmerick SGS 34). قس سغدی مانوی: nīyāḍā/ nīyāḍā/

> -ni-gādaka* «تقاضا، درخواست؛ دعا»، نیز قس /āyaḍaku, āyāḍē/ nīyāḍā/

>ā-gādaka- * «آرزو، خواهش، تمنا» (Gershevitch GMS 676; Charib Sog. Dict. 5822, 88). قس
 خوارزمی: >ā-gādaya- * «خواستن، آرزوکردن، میل کردن» (← Samadi Chw. Verbum 3)
 قس فارسی: خُجسته > فارسی میانه hu-ǰastaka- > huǰastag: اگر بتگر چنو پیکر نگارد-
 مریزاد آن خُجسته دستِ بتگر (دیوان دقیقی ۱۱۱۲/۱۰۰)، و گُجسته > فارسی میانه gizistag
 >wi-ǰastaka- * «ملعون، رجیم». (← لغت‌نامه)

کتاب‌نامه

- ارداوبراف‌نامه (ارداویران‌نامه) (۱۳۷۲)، فیلیپ ژینیو، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، انتشارات معین فرانسه، تهران؛
- اشعار پراکنده قدیمی‌ترین شعرای فارسی‌زبان (۱۳۶۱)، به کوشش ژیلیر لازار، ج ۲ (آنست)، انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران، تهران؛
- برهان قاطع (۱۳۶۲)، محمدحسین خلف تبریزی، ۵ جلد، به اهتمام محمد معین، امیرکبیر، تهران؛
- تاریخ سیستان (۱۳۷۳)، ویرایش جعفر مدرس صادقی، نشر مرکز، تهران؛
- تاریخ‌نامه طبری (۱۳۷۸)، گردانیده منسوب به بلعمی، مجلد اول، تصحیح محمد روشن، سروش، تهران؛
- دیوان اتوری (۱۳۶۴)، ۲ جلد، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران؛
- دیوان دقیقی طوسی (۱۳۷۳)، به انضمام فرهنگ بسامدی، به اهتمام دکتر محمدجواد شریعت، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران؛
- دیوان ناصر خسرو (۱۳۵۳)، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران؛
- زراتشت‌نامه (۱۳۳۸)، زرتشت بهرام پژدو، به کوشش محمد دبیرسیاقی، کتابخانه طهوری، تهران؛
- زند بهمن یسن (۱۳۷۰)، محمدتقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران؛
- شاعران بی‌دیوان، در قرنه‌های ۳-۴-۵ هجری قمری (۱۳۷۰)، تصحیح محمود مدبّری، نشر پانوس، تهران؛
- شاهنامه فردوسی (۱۳۶۹)، ۷ جلد، مقدمه محمدامین ریاحی، نشر کتابهای جیبی (امیرکبیر)، تهران؛
- شایست ناشایست (۱۳۶۹)، کتابیون مزداپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران؛
- فرهنگ رشیدی [بی‌تا]، لعبد الرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی، به ضمیمه معربات رشیدی، تحقیق و تصحیح محمد عباسی، انتشارات کتابفروشی بارانی؛
- فرهنگ فارسی (۱۳۷۱)، محمد معین، ۶ جلد، چاپ هشتم، امیرکبیر، تهران؛
- فرهنگ فارسی (۱۳۴۳)، علی‌اکبر نفیسی، ۵ جلد، کتابفروشی خیام، تهران؛
- گوشاسب‌نامه (۱۳۱۷)، ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، به اهتمام حبیب یغمایی، بروخیم، تهران؛
- گزیده‌های زادسپرم (۱۳۶۶)، محمدتقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران؛
- لغت‌نامه (۱۳۷۷)، علی‌اکبر دهخدا، ۱۵ جلدی، دانشگاه تهران، تهران؛

ماده‌های فعلهای فارسی دری (۱۳۷۳)، محسن ابوالقاسمی، ققنوس، تهران؛
 مینوی خود (۱۳۶۴)، احمد تفضلی، توس، تهران؛
 واژه‌نامه مینوی خود (۱۳۴۸)، احمد تفضلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛
 ویس و رامین (۱۳۳۷)، فخرالدین (اسعد) گرگانی، به اهتمام محمدجعفر محجوب، بنگاه نشر اندیشه
 کتابخانه ابن‌سینا، تهران؛

- IESO ABAEV, V.L. (1958-1995), *Istoriko-Etimologičeskij Slovar, Ostetinskogo Jazyka*, I-V, Moskva-Leningrad;
- Dk5 AMOUZGAR, J. et TALAZZOLI A. (2000), *Le cinquième livre du Dēnkard*, Paris;
- Mir. Man ANDREAS, F.C. - HENNING, W.B. (1932-1934), "Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch - Turkestan", I-III, in *Acta Iranica 14*;
- GB ANKLESARIA, B.T. (1956), *Zand-Akāsīh, Iranian or Greater Bundahišn*, Bombay;
- SSIn. BACK, M. (1978), "Die Sassanidischen Staatsinschriften", *Acta Iranica 18*, Leiden;
- DKhS BAILEY, H. (1979), *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge;
- AiW BARTHOLOMAE, Chr. (1967), *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin;
- MHC BOYCE, M. (1954), *The Manichaean Hymn-Cycles in Parthian*, London;
- W. List ____ (1977), "A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian", *Acta Iranica 9a*, Leiden;
- ZWY CERETI, C.G. (1995), *The Zand ī Wahman Yasn*, Roma;
- SGS EMMERICK, R.E. (1968), *Saka Grammatic Studies*, London;
- GMS GERSHEVITCH, I. (1954), *A Grammar of Manichaean Sogdian*, Oxford;
- GI.MX Glossary of Mēnōg ī Xrad → واژه‌نامه مینوی خود، احمد تفضلی
- Sog.Dict. GHARIB, B. (1995/1374), *Sogdian-Persian-English Dictionary*, Tehran;
- ELP GHILAIN, A. (1966), *Essai sur la langue Parthe*, Louvain;
- GI. GIQUOUX, Ph. (1972), *Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthe*, London;
- AWN ____ (1984), *Le Livre d' Arda Virāz*, Paris;
- WZ GIQUOUX, Ph. et TALAZZOLI, A. (1993), *Anthologie de Zādspram*, Paris;
- Verbum HENNING, W.B. (1933), "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfan fragmente", in *Acta Iranica 14*;
- BBB ____ (1936), "Ein manichäisches Bet-und Beichtbuch", in *Acta Iranica 14*;
- List ____ (1937), "A List of Middle Persian and Parthian Words", in *Acta Iranica 14*;
- Fragment ____ (1971), *A Fragment of a Khwarezmian Dictionary*, ed. D.N. MacKENZIE, London-Tehran University;
- GNE HORN, P. (1893), *Grundriss der neupersischen etymologie*, Strassburg;
- DD JAFAARI-DEHAQHI, M. (1998), *Dādestān ī Dēnīg*, part 1, Paris;
- PT JAMASP-ASANA, J.D.J. (1897), *Pahlavi Texts*, Bombay;
- OP KENT, R.G. (1953), *Old Persian (Grammar-Texts-Lexicon)*, New Haven;
- ŠnŠ KOTWAL, F.M.P. (1969), *The Supplementary Texts to the Šāyest nē-Šāyest*, København;
- CPD MacKENZIE, D.N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford;
- Stems ____ , *Western Middle Iranian Formation of Present Stems* (unpublished);
- KWA MAYRHOFER, M. (1956-1980), *Kurzgefasstes etymologisches Wörterbuch des Altindischen*, I-IV, Heidelberg;
- Man.Phil. NYBERG, H.S. (1964-1977), *A Manual of Pahlavi*, I-II, Wiesbaden;

- MHD PERIKHANIAN, A. (1980), *The Book of A Thousand Judgements (Mātakdān r Hazār Dāstāstān)*, tr. Nina GARSOĪAN, New York;
- IEW POKORNY, J. (1959), *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, I-II, Bern-Stuttgart;
- Chw. Verbum SAMADI, M. (1986), *Das Chwaresmische Verbum*, Wiesbaden;
- MX SANJANA, P. (1895), *The Dīnāā ī Mānū ī Khvat*, Bombay;
- Dk6 SHAKED, Sh. (1979), *The Wisdom of the Sasanian Sages (Dēnkard VI)*, U.S.A.;
- RiV. WILLIAMS, A.V. (1990), *The Pahlavi Rivāyat, Accompanying the Dādestān ī Dēnīg*, I-II, Copenhagen;
- Roots WHITNEY, W.D. (1945), *The Roots, Verb-Forms, and Primary Derivatives of the Sanskrit Language*, New Haven.

